

گفت و گویا «محمد حمزه» به بهانه برپایی نمایشگاه نقاشی اش در گالری اثر

«مچاله» ها زندگی را به تصویر می کشند



در اینپه تاریخی هم مشاهده کرد. چین و چرو کها روی صورت انسان ها ممکن است آنها را پیر نشان دهد اما زیبایی شان را از بین نمی برد، فطر نشان را تغییر نمی دهد و حتی پخته تر می شوند. درواقع چرو کها نشانه مرگ، نابودی و نیستی، نیست بلکه عین زندگی است. زندگی که پر از چین و چروک است اما همچنان زیبایی است.

یعنی الان به یک زیبایی رسیدید؟

همان طور که فرانسسیس بیکن هم می گوید «همه لطفش به این است که چه چیزی را انتخاب می کنید و چه چیزی را آگاهانه نگه می دارید.» درست است که حرکات این بار چهارم دوره «مچاله» هایش را در گالری اثر به نمایش گذاشته و چه راهی معروف رنسانسی را میهمان بوم هایش کرده، در این آثار نه تنها زیبایی از شکوه و جلال

چهره رنسانسی در مچاله های حمزه کم نشده بلکه حمزه زیبایی ها را مال خودش کرده و با قلم و امضای شخصی اش به ثبت رسانده است. محمد حمزه متولد ۱۳۴۲ تهران است و این دوازدهمین نمایش انفرادی او و دومین حضور متوالی اش در نگارخانه اثر است؛ پیش از این آثار او در قالب نمایشگاه های گروهی در موزه هنرهای معاصر تهران و گالری هایی در نیویورک، آلمان و ... روی دیوار رفته است.

«مچاله» این دوره چه تفاوت هایی با قبل دارند و چرا چهره های رنسانسی را برای دوره چهارم مچاله برگزیدید؟

ساختار مچاله ها تفاوت کرده است. در دوره چهارم وارد جزئیات شده ام و آنها را هم مچاله کرده ام اما در دوره های قبلی، آثار کمتری در مچاله می شد و دفرماسیون در آن بیشتر اتفاق می افتاد. در دوره چهارم قصدم از به وجود آوردن مچاله ها خلق دفرماسیون نیست. این مچالگی ها، تکه تکه شدن ها، خیلی ظریف اتفاق افتاده است. در واقع، جهان بیرونی ام را این گونه می بینم و نمی خواهم دفرماسیونی به وجود آورم، به همین دلیل سعی می کنم مچاله های جدید خیلی واقعی تر باشند. به نظر من نقاش به دنبال ایده برای نقاشی نیست بلکه تنها یک بهانه لازم دارد تا نقاشی اش را شروع کند. مانند منظره ای زیبا می ماند که وقتی آن را می بینی شروع به نقاشی کردن می کنی؛ من هم برتره های تاریخی رنسانسی را مانند یک منظره زیبا نگاه کردم، زیبایی آنها مرا جذب کرد و آنها را به تصویر کشیدم. من به دوره رنسانس نگاه کردم و زیبایی تأیید شده ای که طی این تاریخ اتفاق افتاده را دوباره به روایت خود نقاشی کردم، هیچ یک از این برتره ها کپی نیستند و همه افرادی هستند که توسط نقاشان معروفی چون دانوینی، اراقلل و ... به تصویر کشیده شده اند. چین و چرو کها در این آثار تلخی کننده زمان است. این چین و چروکی است که علاوه بر صورت آدم ها می توان آنها را

بله کمی -- مچاله ها دفرمه تر بودند یا به قول دوستانم، اکسیرش نشان بیشتر بود ولی به عقیده من هر کج و معوجی اکسیرش نیست. من فکر می کنم در این دوره اکسیرش وار د جزئیات تمام نقاشی شده است. در گذشته ممکن بود من یک قسمتی را بکشم ولی اکنون تکه تکه جزئیات را به تصویر در می آورم. شاید در این مجموعه آثارم خوانا تر دیده شوند ولی فکر می کنم مجموعه ها با توجه به این که همه از یک ریتم پیروی می کنند با هم خیلی اختلاف دارند؛ نوع بر خور د مخاطب مهم است. مانند لحن آدمی است، زمانی بدون معطلی و بدون این که خودم را رادیت کنم در مقابل خواسته ای «ه» می گویم و این خیلی هم محترمانه است ولی زمانی بر اساس اقتضای سن و سال طرف مقابل «ه» را جور دیگری بر زبان می آوریم.

زیبایی رنسانسی



امیدروحانی
بازیگر و منتقد هنری

این برتره ها، اشراق و زیبارویان و نخبان عصر رنسانس که پلشکوه و وقار، از پس قرن ها به مافخر می فروشنند، از جهان خود جدا شده اند تا زیبایی و جلال شان در پس زمینه ای بی مکان و بی زمان، تنها به مثابه اوج فردیت شان و کمال زیبایی و جبروت شان بدر خشد. اینها بی واسطه نمایش های کمال و شکوهند. اما ذهنیتی، نه آکنده از غیظ، خشم و نه فقط از تشویش سالیان تلخی زیست و تنفس در هوای مسموم که در کنترل شدگی آگاهانه غیظ و تشویش برآمده از آگاهی و یخگی مدرنیسم با دقتی وسواس گونه همه زیبایی و وقار و جلال شان را در چینیshi جدید، در سبعتی

عقل از عاقل است. یک کارهایی ا ناخودگاه سر می زند که عقل هیچ وقت نمی تواند به آن برسد. منظورم این بود که تمام مدتی که کار کردم و به این مهارت رسیدم و مچاله ها به نوعی دستخط من شد. من بزرگتر شدم و به دنیا جور دیگری نگاه می کنم، خیلی آرام تر شدم و دنیای دور بر خودم را زیباتر می بینم و این تر که ها و مچاله ها همگی سمبل های زیبایی حال حاضرند.

وازنظر تکنیکی، آیا مچاله ها تفاوت هایی کرده اند؟

من در کارها تغییراتی ندادم. به نظر من کپی کردن یک تکنیک است و اصلا هم بد نیست، خیلی هم کار سختی است. وقتی کپی می کنی باید از رنگ های همان دوره استفاده کنی و باشیوه آن زمان نقاشی بکشی تا کپی درجه یک دربیاید. من سعی کردم همان طرحی که رویبرویم بود را یکشم منتهی با دست خط خودم. من با رنگ های خیلی ساده در ست مثل یک فیگور معمولی که رویبرویم می نشست، اثر را تصویر کردم. این آثار طوری نبود که بگویم، خواستم وفادار بمانم و دقیقاً از اصل اثر کپی کردم. اینها بهانه ای بودند برای نقاشی های من. من هنرمند تجسمی هستم پس طبیعی است اولین نکته ای که در تصویر توجه مرا به خود جلب می کند نور و کانسپت سوزه است. درست مثل تصویری که روی جلد مجله می بینم و از نورش خوشم می آید و شروع به کشیدن آن می کنم. بعدش ممکن است این سوال پیش بیاید که چرا این آدم را کشیدی؟ و من تنها یک جواب دارم به خاطر نور خوب روی صورتش. دوره رنسانس بهانه ای برای نقاشی کردن بود این انتخاب تنها جنبه تجسمی دارد و بس و منظور تاریخی داشتم.

برخلاف آثار دوره رنسانس، آثار شما در ابعاد بزرگ خلق شده، این به دست تان بازمی گردد که به کارهای کوچک نمی رود یا خواستید روال کار های آن دوره را بر هم زنید؟

نه، من اصولاً نقاشی هایم کوچک نیستند ولی اصلا به این فکر نکردم که آثار آن دوره ۶۰ در ۵۰ است و حالا من می خواهم آن را ۲ یا ۳ برابر کنم. وقتی می خواهم اثری را خلق کنم اصلا به این توجه نمی کنم که این اثر بزرگ می شود یا کوچک. در مورد این آثار هم چون نمی خواستم کپی کنم پس آزاد بودم و می توانستم هر ابعادی دوست دارم. کار کنم. مهم برای من این است که اثر در چه ابعادی راحت تر مچاله می شود چون اصلا نمی خواستم ظریف کاری کنم و کار دستی درست کنم. دوست دارم آثار را ابعاد دستم باشند خب ابعاد دستم هم کمی بزرگ است.

چرا ازاکریلیک استفاده کردید؟ شاید اگر رنگ روغن بود از نظر حسی شباهت بیشتری به آثار آن دوره پیدا می کرد؟

یکی این که من به رنگ روغن حساسیت دارم و بعد از استفاده مزه هیچ چیز را نمی فهمم و دیگر این که من خانهای در وسط شهر تهران دارم و آتلیه بزرگی ندارم و نمی توانم این کار را کنم تا بوی رنگ روغن دایم در خانه باشد زیرا تا کار خشک شود زمان زیادی طول می کشد. رنگ روغن درواقع خشک نمی شود بلکه ثابت می شود و اگر بخواهم آن را مچاله کنم، زمان زیادی می برد و شاید هم اصلاح شدنی نباشد.

به بهانه محمد طباطبایی در گالری شکوه

هنر معاصر و موضوع زمان و مکان

می گذارد. اما این سطح بوم است اگر چه گفتمان سطحی اثر خود می تواند بیانگری مکفی برای مخاطب نیز داشته باشد و ایندولوژی ها، طرز تفکر و نگاه به جهان معاصر را به نقد کشد.

اما عنوان مجموعه «عجیب تر از بهشت» لایه های زیرین اثر را هویدا و بر معاصر بودن اثر براساس شاخه های زمانی و مکانی تأکید می کند. جغرافیا و تاریخ ایرانی سراسر از فلسفه هایی است که نه قطعیتی بر آن حاصل و نه از منظر علم معنا یافته اند. نگاهی به گذشته نشان می دهد که در جغرافیای ایرانی، «عجایب و غرایب» و فرا مکان ها هم قافیه شده اند و عنصر دانش را از معنا، تهی کرده اند. انواع کتب ایرانی طی قرون گذشته که عنوان عجایب و غرایب را یکد می کشند و فرامکان ها را وعده می دهند، جهانی تهی از اندیشه را بازمی نمایند و هم را جایگزین علم می کنند.

از سویی دیگر کهن الگوهای صبری و مکتوبات

محمد طباطبایی از «عجیب تر از بهشت» در گالری شکوه می گوید:

انسانیت در حال آب شدن است

آگاهانه برگزیده اید؟

صد در صد؛ البته ضمن خلق اثر هنری، چیدمان نمایشگاه و روند آرایه آثار روی دیوار نمایشگاه هم در شکل گیری چنین نظری مهم است. البته این نکته را متذکر شوم که چون خط سیر معنایی این مجموعه مشخص است و آثار از یک وحدت درونی موضوعی بهره می برند چنین استنباطی میسر می شود.

معمولا کارهای شما چگونه شکل می گیرند؟ اول ایده و اتود و ... می آید یا همه چیز در فی البداهگی خلاصه می شود؟

خیر فی البداهه نیست، اول ایده و اتود می آید، حتی گاهی می بینید این اتودها و طرح های اولیه متأثر از ماه و سال هایی از زندگی ام شده اند و گذر زمان و اتفاقات جامعه و اطرافم و جغرافیای زندگی ام در آن پدیداست. وقتی ایده ای به ذهنم رسید چندین اتود متفاوت برای آن طراحی می کنم و تا آن را به مرحله اجرا برسانم بارها و بارها زوایای شکلی و مفهومی آن را ارزیابی می کنم؛ البته از شما چه پنهان، گاهی با وجود همه این مقدمات در لحظه خلق اثر همه اتودها حذف می شوند و کار دیگری شکل می گیرد.

دایک رنگی تان را معرفی کنید؛ چه رنگ هایی را بیشتر می پسندید؟ گرم یا سرد؟

در تابلوهایم به روی هیچ رنگی بسته نیست اما در عین حال رنگ ها را بنا به روح تصویری و معنایی اثر بر می گزینم؛ درواقع به عنوان یک نقاش همه گونه رنگی را دوست دارم و می پسندم ولی هنگام انتخاب پالت، خود تابلو و حس درونی خودم و موضوع اثر، به من القا می کند کدام رنگ مناسب است؛ راستش همین انتخاب رنگ گفت وگوی بین من و تابلو است. در همین آثار که در شکوه است اگر دقت مضاعفی شود بی خواهید برد هر یک از این رنگ ها با وسواس و دقت و دقت درونی خودم و موضوع اثر، به من القا می کند کدام رنگ مناسب است؛ راستش همین انتخاب رنگ گفت وگوی بین من و تابلو است. در همین آثار که در شکوه است اگر

دقت مضاعفی شده بی خواهید برد هر یک از این رنگ ها با وسواس و دقت و دقت درونی خودم و موضوع اثر، به من القا می کند کدام رنگ مناسب است؛ راستش همین انتخاب رنگ گفت وگوی بین من و تابلو است. در همین آثار که در شکوه است اگر

دقت مضاعفی شده بی خواهید برد هر یک از این رنگ ها با وسواس و دقت و دقت درونی خودم و موضوع اثر، به من القا می کند کدام رنگ مناسب است؛ راستش همین انتخاب رنگ گفت وگوی بین من و تابلو است. در همین آثار که در شکوه است اگر

دقت مضاعفی شده بی خواهید برد هر یک از این رنگ ها با وسواس و دقت و دقت درونی خودم و موضوع اثر، به من القا می کند کدام رنگ مناسب است؛ راستش همین انتخاب رنگ گفت وگوی بین من و تابلو است. در همین آثار که در شکوه است اگر

دقت مضاعفی شده بی خواهید برد هر یک از این رنگ ها با وسواس و دقت و دقت درونی خودم و موضوع اثر، به من القا می کند کدام رنگ مناسب است؛ راستش همین انتخاب رنگ گفت وگوی بین من و تابلو است. در همین آثار که در شکوه است اگر

در تابلوهایم به روی هیچ

رنگی بسته نیست اما در

عین حال رنگ ها را بنا به روح

تصویری و معنایی اثر

بر می گزینم؛ درواقع به عنوان

یک نقاش همه گونه رنگی را

دوست دارم و می پسندم ولی

هنگام انتخاب پالت، خود

تابلو و حس درونی خودم و

موضوع اثر، به من القا می کند

کدام رنگ مناسب است

به نظرم این راهکاری

برای جلب توجه هر چه

بیشتر مخاطب است؛

به خصوص وقتی سوزه

مورد نظر تان را لایه لایه

تعریف می کنید؛ و

در اندیشه انتقال

مفاهیم ماورایی و فرای

سعی کردم با گزیده

کردن عناصر بصری

حاضر در بوم، به مخاطب

این فرصت را بدهم که در

هر اثر در پی معنای پشت

این تصاویر نمادین برود.

در عین این که

نوعی بی مکانی و بی زمانی در آثار تان

امتداد دارد اما معتقدم گونه های زمان

در نقاشی تان جریان دارد که از روزگار

معاصر می گوید؟

بله، این جزیی از مفهوم مورد نظر من است؛

جامعه معاصر و مدرن امروزی مادی گرا و

ظاهر بین است. درواقع من با نوع پوشش

امروزی، توجه انسان امروز به مادیات صرف و

ظواهر را نشان داده ام که در آن عدم توجه به

معانی فلسفی موج می زند.

نوعی نمایش در نقاشی های تان جریان

دارد؟

همین طور است؛ داستانگویی توأم با ابهام

را دوست دارم؛ من البته بخش خاص و مورد

توجه ام را نقاشانه بیان می کنم اما همه آنها

در خدمت آن مفهومی است که پشت آنها

وجود دارد.

برخی معتقدند در نمایشگاه تابلو به تابلو که

پیش می روند گویی سکانس های یک فیلم را

تماشا می کنند، آیا این گونه روایت نقاشانه را

